

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته:

عرض کردیم که مرحوم محقق عراقی فرمودند ما در جمع بین اهم و مهم يك راه دیگری را طی می کنیم که چنانچه این راه تمام باشد نیازی به نظریه ترتب وجود ندارد، اما اگر این راه را نتوانستیم که تحکیم بکنیم در مرحله بعد ما نظریه ترتب را يك نظریه صحیح و تامی می دانیم. فرموده اند بطور کلی در مواردی که ما دوتا امر داریم، اعم از این که این دوتا امر از نظر ملاک مساوی باشند یا این که ملاک یکی اهم از ملاک دیگری باشد ما اگر قائل شویم به این که دو وجوب تام در میان هست این دوتا وجوب هر دو از نظر اقتضا تام هستند، اینجا محذوری که مثل مرحوم آخوند قابل شدند که عبارت از جمع بین ضدین یا تکلیف بما لا یتطاق هست این محذور پیش می آید.

اگر در زمان واحد مولا دوتا امر را متوجه مکلف بکند و این دوتا امر فی عرض واحد است یعنی هیچ کدام در طول دیگری نیست این دوتا امر در زمان واحد متوجه مکلف شده است و مکلف هم قدرت بر امتثال هر دو در زمان واحد ندارد.

همین مثال معروفی که در همین بحث خودمان هست امر به ازاله نجاست و امر به صلات اگر هر دو متوجه مکلف باشد و مکلف هم قدرت بر امتثال ندارد، اینجا همه می گفتند که جمع بین ضدین است تکلیف بما لا یتطاق است، آن وقت باید یکی از این دوتا امر در میان باشد و دیگری برود کنار. مرحوم عراقی که دیروز هم يك مقدار مقدمات نظر ایشان را عرض کردیم، فرمودند این محذور یعنی تکلیف بما لا یتطاق و جمع بین ضدین در صورتی است که این دوتا امر از نظر اقتضا تام باشد یعنی ما دوتا وجوب تام در میان داشته باشیم اما اگر گفتیم که این دوتا امر هر دو ناقص هستند دوتا وجوب ناقص هستند یا آمدم گفتیم یکی تام است دیگری ناقص است با این بیان محذور از بین می رود دیگر تکلیف بما لا یتطاق لازم نمی آید.

فرق بین واجب تعیني و تخییری

عرض کردیم ایشان ریشه این نظریه شان از آن نظریه صاحب حاشیه هدایه المسترشدين است که در بحث واجب تخییری اقوالی وجود دارد. قولی که صاحب هدایه انتخاب کرده و قولی است که خود ایشان هم ابداع کرده یعنی قبل از صاحب حاشیه این نظریه بین اصولیین نبوده و آن این بود که فرق میان واجب تعیني و واجب تخییری در این است که واجب تعیني يك وجوب تام دارد و واجب تخییری يك وجوب ناقص دارد.

در واجب تعیني می گوئیم وجوب تعلق پیدا کرده به صلات و صلات متعلق برای وجوب است و این تام الاقتضا است. یعنی این وجوب می گوید این صلات باید آورده شود و تمام اضداد صلات باید برود کنار. تمام اضداد صلات باید معدوم بشود، اما در واجب تخییری وجوب به اطعام ستین مسکینا تعلق پیدا کرده، به عتق رقبه تعلق پیدا کرده، به شصت روز روزه گرفتن هم تعلق پیدا کرده است، اما این تعلقش يك تعلق تام نیست این اطعام ستین مسکینا متعلق وجوب است در فرض ترك دیگری، اما اگر دیگری آورده شد این اطعام ستین مسکین عنوان ترخیص درش وجود دارد، یعنی الزامی درش نیست از این وجوب تعبیر

مي كنيم به وجوب ناقص، يعني وجوبي كه حد او از بين بردن تمام اعدام اضدادش است، تمام اضدادش است.

مي گوييم آقا اين متعلق اگر بخواهد بيايد هرچه كه ضد اين است بايد معدوم بشود اين مي شود وجوب تام اما اگر گفتيم يك شي متعلق براي وجوب است اما به نحوي نيست كه تمام اضداد او لازم العدم باشند اگر يك ضد او هم بيايد باز مانعي ندارد و ديگر آوردن اين لازم نيست. اين را ازش تعبير مي كنند به وجوب ناقص همين وجوب تام و ناقص را مرحوم محقق عراقي مي خواهند در مانحن فيه پياده كنند.

كلام مرحوم محقق عراقي:

مي فرمايند آنجايي كه هر دو واجب از نظر ملاك مساوي هستند مثل انقاذ غريق دوتا دارند غرق مي شوند اين هم قدرت بر انقاذ هردو را در زمان واحد ندارد، اينجا سه احتمال وجود دارد يا بايد بگوييم طلب در هر كدام مشروط به ترك ديگري است، يعني خود وجوب را بياييم مقيد كنيم، بگوييم غريق اول وجوب انقاذش مقيد است به ترك انقاذ ديگري.

مي فرمايند اين اشكالش خيلي روشن است اگر بخواهيم وجوب را مقيد به ترك ديگري بكنيم اين لازم مي آيد آنجاي كه هردو ترك بشود اين آدم بايست كنار نه اين غريق را نجات بدهد و نه آن غريق را نجات بدهد اگر هردو را ترك كرد بايد بگوييم دوتا واجب بالفعل را ترك کرده است چون شما مي گوييد وجوب هر كدام مقيد به ترك ديگري است در حالي كه ما بالوجدان مي دانيم در اينجا قدرت بر امتثال هردو را ندارد نمي توانيم بگوييم اگر هردو را ترك كرد دوتا واجب بالفعل را ترك کرده.

اين يك احتمال كه بگوييم وجوب در هر كدام مقيد است. احتمال دوم اين است كه بياييم بگوييم واجب مقيد است، مطلوب مقيد است، اين غريق مطلوبيتش براي شارع انقاذش زماني مطلوبيت دارد كه شما مطلوب ديگر را ترك بكنيد، نه اين كه خود طلب را مقيد بكنيد. مي فرمايند اگر اين باشد لازم مي آيد آنچه كه مقدم است موخر باشد و آنچه كه موخر است متقدم بشود. چرا؟

اگر گفتيم كه اين غريق زماني مطلوبيت دارد طلب را نمي خواهيم بگوييم مقيد است، مي گوييم اين غريق مطلوبيتش مقيد است به اين كه غريق ديگر را نجات ندهيد، اگر مقيد شد هر قيدي از مقيد خودش هر مقيدي موخر است از قيد خودش و هر قيدي مقدم است بر مقيد خودش.

از آن طرف شما آمديد اين غريق را هم همين حرف را مي زنيد و مي گوييد مطلوبيت انقاذ اين غريق در فرضي است كه آن غريق را شما نجات نداده باشيد، چون دو طرف را ما بايد حساب بكنيم اگر مطلوبيت هر كدام مقيد به ترك ديگري باشد وقتي مقيدي به قيدي شد هر مقيدي موخر از قيد خودش است، همان قيدي كه مقدم است از اين طرف مي شود موخر، لازم مي آيد آنچه كه مقدم است بشود موخر آنچه كه موخر است بشود مقدم و اين محال است.

لذا مي فرمايد اين دوتا راه باطل است، ما نه مي توانيم طلب را مقيد كنيم چون آن محذور را دارد، نه مي توانيم مطلوب را مقيد كنيم، چون اين محذور ما فرض مقدما بشود موخر و بالعكس تنها يك راه باقي مي ماند و آن راه اين است كه بگوييم اين وجوب ها هم وجوب انقاذ اين غريق هم وجوب انقاذ آن غريق خود وجوب مطلق است قيدي در ناحيه وجوب نيست.

اما اين دوتا وجوب در اينجايي كه ملاك ها مساوي است اين دوتا غريق رجحاني بر يك ديگر ندارند، اين دوتا وجوب دوتا وجوب تام الاقتضا نيست، دوتا وجوبي است كه از نظر اقتضا ناقص است كه حالا نقصان اقتضا را الان توضيح مي دهيم.

براي اين كه خيلي تكرر لازم نبايد بحث را مي آوريم روي آنجاي كه يكي اهم و ديگري مهم و متركز در همان مي كنيم كه اساس بحث هم از همين بحث ازاله نجاست و نماز در مسجد شروع شد، اينجا كه يكي اهم است ديگري مهم است ايشان فرموده وجوب در ناحيه اهم تام است و وجوب در ناحيه مهم ناقص است. تام الاقتضا يعني چه؟

يعني شارع كه فرموده ازاله نجاست واجب است، اين وجوب، اقتضا دارد حفظ متعلق خودش را علي الاطلاق. يعني اين وجوب

وقتي آمد مي‌گويد متعلق من كه عبارت از ازاله نجاست اين بايد موجود بشود مطلقا، يعني هرچه كه عنوان ضديت با اين دارد او را بايد بگذاريم کنار حتي صلات كه ضد براي ازاله نجاست است و عنوان واجب مهم را دارد آن را هم بايد فاني بكنيم و از بين ببريم. براي اين كه مي‌گويم وجوب در ازاله نجاست تام الاقتضا است.

تام الاقتضا يعني مقتضي ايجاد متعلق خودش هست به نحو مطلق اما وجوب در ناحيه امر به مهم يعني صلات آن تام الاقتضا نيست. آن اقتضا اقتضاي ناقص است. يعني ما الان در عرض امر به اهم نه در طول او در کنار امر به ازاله نجاست امر به صلات داريم اما اين امر به صلات ما از نظر اقتضا تام نيست يعني چه؟ يعني اين اقتضاي ايجاد متعلقش كه عبارت از صلات است به نحو مطلق ندارد پس چگونه است؟

مي‌گويم صلات يك اضدادي دارد. يك ضدش همين اهم است. يعني اگر كسي مشغول به ازاله نجاست شد ديگر نمي‌تواند نماز بخواند. يك ضد صلات عبارت از ازاله نجاست است. ضد دوم صلات اكل است. ضد سوم صلات نوم است. ضد چهارم صلات وجود خبث و حدث است و هكذا اضداد ديگري كه در اينجا مطرح است.

مرحوم عراقي مي‌فرمايد اين كه ما مي‌گويم امر به صلات اقتضاي ناقص دارد، يعني نسبت به ساير مقدمات و اضداد اقتضاي ايجاد دارد، نسبت به اين اهم اقتضاي ايجاد ندارد. از ناحيه اهم ضعيف است از ناحيه اهم قدرتش نمي‌رسد به اين كه بگويد از اين ناحيه هم اهم را دفع كن و مهم را انجام بده. امر به مهم اقتضا دارد ايجاد مهم را در عالم خارج به اين كه ما بياييم نسبت به ساير مقدمات و ساير اضداد آنها را از بين ببريم اما نسبت به اين مقدمه يعني ترك ازاله نجاست نسبت به اين مقدمه و نسبت به اين ضد، ديگر تاثيري نسبت به او ندارد.

همانطوري كه شما در واجب تخيري مي‌گفتيد ما سه تا داريم عنوان خصال كفاره است، شما مخير بين يكي از اين سه امر هستيد؛ اطعام شصت مسكين، روزه شصت روز و عتق رقبه. هر کدام يكي از اينها اضدادي دارند شما اگر بخواهيد اطعام شصت مسكين كنيد، اين صد تا ضد براي او تصوير مي‌شود، شارع مي‌آيد مي‌گويد كه اين صد ضد كه يكيش هم همين شصت روز روزه است، يكيش هم عتق است، اين وجوب به اين اطعام شصت روز تعلق پيدا مي‌كند؛ يعني اين وجوب مي‌گويد بايد اين را ايجاد كنيد. اين وجوب ايجاد متعلق اقتضا دارد. شما بقيه مقدمات و اضدادي كه ضديت با اين دارد از بين ببريد، اما اقتضاي كه اين دوتا ضد را از بين ببرد ندارد.

مي‌گويد بله، اگر يكي از آنها انجام شد، من ديگر مي‌شوم هيچ كار، بنابر اين همان نحوي كه در واجب تخيري هست ما در ما نحن فيه مطرح مي‌كنيم. مي‌گويم در زمان واحد، در عرض واحد، في رتبه واحد، اصلا كاري به ترتيب ما نداريم. در رتبه واحد دوتا امر داريم. هردو امر گريبان اين مكلف را گرفته، منتها يكيش عنوان تام را دارد و ديگري عنوان ناقص را دارد.

ان قلت: آن وقت در اينجا مستشكلي به مرحوم محقق عراقي اشكال مي‌كند و آن اشكال اين است كه براي تحقق يك شي، بايد جميع اضداد آن شي از بين برود. از نظر فلسفي تعبيري كه در فلسفه دارد اين است كه براي تحقق يك وجود بايد تمام ابواب عدم بشود تا يك وجودي موجود بشود. مثلا اگر اين انسان بخواهد موجود بشود آنچه كه ضديت دارد با اين انسان همه آنها بايد معدوم باشد. عدمش اين الف، عدم، عدم ج، همينطور اينها بايد تمام مسدود بشود تا اين انسان موجود بشود و اصلا در فلسفه مي‌آيند ماهيت يك شي را از همين عناوين عدميه استخراج مي‌كنند.

آن وقت مستشكل در اينجا اينطور مي‌گويد مگر شما نمي‌گويد كه امر به صلات هست مگر نمي‌گويد صلات مطلوب براي مولا است اگر بخواهد اين مطلوب موجود بشود بايد تمام اضداد اين صلات معدوم بشود كه يكي از آنها مي‌شود اهم. در نتيجه شما مرحوم عراقي كه به دنبال اين هستيد كه بگويد بين اين دوتا امر تكليف به ما لايطاق لازم نمي‌آيد. يا تعبيري كه خود مرحوم عراقي دارد مي‌فرمايد اين دوتا امر بينشان مطارده، مطارده يعني هر کدام ديگري را بخواهد طرد بكد شما مي‌گويد نيست در حالي كه طبق اين اشكال ما مطارده است چرا؟

برای این که امر به اهم شما می گوید به نحو مطلق است بنحو مطلق یعنی می گوید اقتضا دارد ایجاد متعلق خودش را علی الاطلاق حتی به این قیمت که مهم هم از بین برود پس امر به اهم اقتضا دارد طرد مهم را از این طرف مهم وقتی برای مولا مطلوب است چون گفتیم این مطلوب اگر بخواهد موجود بشود باید تمام ابواب عدم از بین برود یکیش هم اعم است پس امر به مهم هم اقتضا دارد طرد اهم را.

قلت: اینجا مرحوم عراقی در مقام جواب می فرمایند امر به مهم اقتضای طرد امر به اهم را ندارد برای این که ما قبول داریم از نظر فلسفی اگر يك چیزی بخواهد موجود بشود باید سد تمام ابواب عدم بشود. تمام آنچه که ضدیت با این وجود دارد تمام آنها باید معدوم بشود. این را ما قبول داریم ولی نکته که در اینجا وجود دارد این است ما می خواهیم بگوییم از اول مولا دایره مطلوبیت مهم را این چنین قرار داده که اگر در فرضی که اهم اتفاقا تحقق پیدا نکرد در چنین فرضی که اهم اتفاقا تحقق پیدا نکرد آن وقت این مهم از ناحیه سایر مقدمات و سایر اضداد اقتضای وجود دارد.

به عبارت اخري ایشان می فرماید يك وقتی مولا می گوید این مهم را باید انجام بدهی حتی به این قیمت که باید اهم را از بین ببری مولا اینطور نگفته است، مولا می گوید من مهم را هم می خواهم انجام بدهید اما در چه ظرفی؟ در ظرفی که این اهم تصادفا و اتفاقا تحقق پیدا نکند اگر اتفاقا و تصادفا تحقق پیدا نکرد آن وقت این مهم از ناحیه بقیه مقدمات و بقیه اضداد باید انجام بشود.

خلاصه کلام مرحوم عراقی:

کلام مرحوم محقق عراقی را در این اموری که عرض می کنیم خلاصه می شود:

1. ایشان می فرماید امر به اهم تام الاقتضاست و امر به مهم ناقص الاقتضاست که یکی از نظر اقتضا تام است و دیگری از نظر اقتضا ناقص است

2. بین این دوتا مطارده ای وجود ندارد، مطارده یعنی طرد طرفینی، بین این دوتا محذوری وجود ندارد ایشان می فرمایند محذور در مانحن فیه یا مربوط به مرحله اقتضاست یا مربوط به مرحله اطاعت است و اگر ما آمدم گفتیم این دوتا امر یکی تام است و یکی ناقص نه در مرحله اقتضا محذوری وجود دارد. چرا؟ برای این که در مرحله اقتضا ما ببینیم مقتضی اینها چیست؟ امر به اهم اقتضا دارد ایجاد متعلق او را علی الاطلاق، اقتضا دارد افنای مهم را اگر امر به مهم مقتضی افنای اهم باشد.

افنا یعنی فانی کردن اگر امر به مهم مقتضی افنای اهم بود اینجا در مرحله اقتضا بینشان محذور به وجود می آمد مطارده به وجود می آمد در حالی که می گوییم در مرحله اقتضا امر به مهم يك اقتضای دارد که این اقتضا مخالف با اقتضای امر به اهم نیست، امر به مهم می گوید این مهم از غیر ناحیه اهم اقتضایش کامل است یعنی می آید مقدمات موانع اضداد را دو دسته می کند یکی می گوییم اهم یکی بقیه مقدمات امر به مهم اقتضا دارد ایجاد خودش را از ناحیه سایر مقدمات و اضداد پس بگویید از ناحیه اهم چه است؟ فرمودند از ناحیه اهم عنوان اتفاقی را دارد یعنی مولا میگوید اگر از ناحیه اهم این اهم اتفاقا حاصل نشد، این مهم دیگر باید موجود بشود اما این که شما حتما اهم را افنا بکنید و از بین ببرید چنین چیزی نیست.

در مرحله اقتضا بینشان محذوری نیست در مرحله اطاعت هم بینشان محذوری نیست اطاعت اهم اگر آمدید اهم را اطاعت کردید مرحوم عراقی فرموده با اطاعت اهم موضوعی برای اطاعت مهم نیست چرا؟ چون شما وقتی اهم را اطاعت می کنید با اطاعت اهم خود مهم فانی شده است، وقتی فانی شد موضوعی برای اطاعت او نیست و اطاعت مهم باز ضدیتی با اطاعت اهم ندارد، آن هم منافاتی با اطاعت اهم ندارد. چرا؟ چون وقتی کسی مهم را دارد انجام می دهد این به میل خودش اهم را کاملا کنار گذاشته است.

به تعبیر مرحوم عراقی کسی که مشغول می شود برای انجام مهم اهم دیگر منطرد است. منطرد باب انفعال از طرد است. خود

به خود طرد شده است و چیزی که خود به خود طرد می شود دیگر نیازی به طارد ندارد. لذا می فرماید بین این دوتا نه در مرحله اقتضا محذوری وجود دارد نه در مرحله اطاعت محذوری وجود دارد.

مطلب سوم مرحوم عراقی آمده مانحن فیه را تشبیه کرده است به آنجایی که مولا یک دانه امر بیاورد حالا ما دعوی مان در موردی است که دوتا امر داریم این تشبیه را دقت کنید. فرموده اگر یک مولای یک امر آورد منتها این امر را مشروط به یک شرطی قرار داد، مثلا فرمود زید را اکرام بکن عند مجیئه شما اینجا چه می گوید؟

می گوید اگر اتفاقا این مجی حاصل شد اکرام واجب است. اکرام واجب است یعنی نسبت به بقیه مقدمات این اقتضای ایجاد آنها را دارد نسبت به این مقدمه اگر اتفاقا حاصل شد حالا می فرماید در همین جا که مولا یک امر این چنینی دارد ما اگر از شما بپرسیم که الزام محض است یا درش ترخیص هم وجود دارد چه می گوید شما؟

میگوید بله هم الزام است و هم ترخیص. الزام در فرض مجی است، ترخیص در فرض عدم مجی است. می فرماید همانطوری که ما می توانیم تصویر کنیم هم الزام را هم ترخیص را در یک امر واحد در مانحن فیه الزام بر فعل و الزام بر ترك داریم منتها از باب اینکه یکیش وجوب تام است و دیگریش وجوب ناقص است. امر به مهم نسبت به سایر مقدمات الزام بر فعل دارد نسبت به مقدمه ای که اسمش اهم است الزام بر ترك دارد معنای این که می گوییم امر به مهم اقتضای ناقص دارد به یک چنین چیزی می رسیم.

همانطوری که در واجب تخییری می گویم آقا چطور می شود بالاخره اطعام ستین مسکینا هم الزام درش باشد هم ترخیص درش است اگر شما عدل دیگرش را انجام دادید لازم نیست دیگر او را انجام بدهید در مانحن فیه هم همینطور است، نسبت به خود اهم و سایر مقدمات ما باید این چنین تفکیک بکنیم.

این اجمالی از بیان مرحوم محقق عراقی در دو کتاب ایشان است، یکی کتاب مقالات که به قلم خود ایشان است دیگری کتاب نهاية الافکار که ما مطلبی که امروز عرض کردیم ما حصل 3، 4 صفحه بسیار مشکل در کلام مرحوم عراقی و مقرر ایشان است در نهاية الافکار. این اجمالی از فرمایش ایشان بود حالا هم به اصل مطلب ایشان مراجعه کنید هم خودتان دقت کنید ببینیم آیا این بیان مرحوم عراقی بیان تامی است یا بیان تامی نیست.